اماکن تاریخی

شمس‌العماره، نماد تاریخ در تهران
ساعت تهران

روزی ناصرالدین شاه به دوستعلی خان معیر الممالک (نظام الدوله) گفت: «کاخی بلند می‌خواهم که از بالای آن دورنمای شهر و مناظر اطراف تهران نمایان باشد.»

معیرالممالک بی درنگ دست به کار شده، پی‌ریزی «شمس‌العماره» و «تکیه دولت» را در کنار آن توسط معماران زبردست ایرانی آغاز کرد. بنای شمس‌العماره دو ساله به پایان رسید و مخارج آن کلاً با اثاثیه، فرش و... به چهل هزار تومان بالغ شد. در سال ۱۲۸۴ به مناسبت اتمام این بنای عظیم، روزی را جشن گرفتند و شاه در مراسم افتتاح آن حضور یافت.

حاج میرزا حسین خان سپهسالار نیز در مراسم افتتاح در رکاب شاه حاضر شد. شعرا با مدیحه‌های آبدار به شاه تهنیت گفتند و شاه پس از بازدید از قسمت‌های مختلف این بنای عظیم و تحسین بسیار روبه معیرالممالک کرده، گفت: «به راستی که بنایی عالی و مجلل است ولی باید برای دولت گران تمام شده باشد.» معیر گفت: «شاید برای من گران تمام شده باشد ولی این بنا را با هر چه در آن هست تقدیم حضور همایونی می کنم.» آنگاه طوماری را که مخارج بنا در آن نوشته شده بود به دست شاه داد. شاه از ملاحظه این احوال تغییر قیافه داده، نگاهی به سپهسالار و حاضران انداخت و به قصر خود بازگشت. بدین ترتیب نقشه دشمنان معیرالممالک نقش برآب شد. اعتماد السلطنه ده سال پس از افتتاح این بنا، در وصف شمس‌العماره در «روزنامه ایران» که یک روزنامه دولتی بود، می‌نویسد: «...دیگر کوچه و خیابان شمس‌العماره است که بهترین بناها و بهترین کوچه‌های تهران است. این کوچه یک دروازه از آخر باغ و عمارت بادگیر و شمس‌العماره دارد که شاه اغلب از این در سوار شده وبه تفرج می‌روند. طول این کوچه هزار و پانصد ذرع می‌شود و عرضش ۲۰ الی ۳۰ ذرع است. طرفین کوچه درخت‌های میوه دار، چنار وغیره کاشته‌اند، وسط کوچه محل عبور کالسکه و سوار، و جنبین (دوطرف) محل عبور پیاده است. چراغ‌های چودنی (چدنی) در طرفین نصب است که همه شب روشن است و صبح و عصر محل گردشگاه عامه است، از هر طبقه مردم درآنجا الی سه ساعت از شب رفته مشغول گردش هستند. طرف راست کوچه، دکاکین و خانه‌های مردم و طرف چپ دیوار «قلعه ارگ» است و در آخر منتهی می‌شود به سردر و در مدرسه مبارکه دارالفنون، تحتانی این عمارت دواخانه‌ای است مشتمل بر هر قسم و هر جور دواهای ایرانی و فرنگی و دواسازی‌های معتبر در اینجا حاضر هستند.». روزنامه شرف (شماره ۶۸ سال ۱۳۰۶) ۲۲ سال پس از اتمام این بنای با عظمت در گزارشی می‌نویسد: «عمارت مبارکه رفیع البنای شمس‌العماره... مستغنی از ذکر و وصف است. خیابان مُشجَّر طولانی با صفایی، در پای این عمارت واقع، و موسوم به خیابان ناصری است که از جنوب به شمال ممتد می‌شود و به امر دولت روز افزون احداث و بنا شده و اکنون از خیابان‌های ممتاز و بلکه تفرجگاه‌های عمومی شهر دارالخلافه است. دری که در پای شمس‌العماره واقع و از باغ و عمارت خاصه سلطنتی مفتوح به این خیابان است، اگر چه سابقاً از ابواب معتبره عالیه عمارت سلطنتی شمرده می‌شد ولی سردری که در خور جلوس شاهانه باشد، نداشت. سه چهار سال قبل بر حسب اراده و اشاره اعلیحضرت و اهتمام و توجه مخصوص امین السلطان وزیر اعظم، سردری بسیار عالی و تالاری مزین به لطایف آینه کاری و ظرایف مقرنس و گچبری رو به مشرق بنا کردند، که همه روزه هنگام طلوع آفتاب تالار مزبور چنان مشعشع و درخشان می‌شود که دیده بیننده را خیره می‌سازد و همه وقت به انواع مبل و اسباب گرانبها، آراسته و مرتب است و نیز حسب‌الامر همایون، میدان بسیار وسیعی در جلو این سردر بنا کردند که اطراف آن حجرات (حجره‌های) بسیار خوب برای ارباب حرف (حرفه‌ها) و صنایع مستظرفه (هنرهای زیبا) وجود دارد و وسط میدان حوض بزرگی دارد که همه وقت به قدر یک سنگ».

شایعات پیرامون این بنای تاریخی

در تهران قدیم در مورد شمس‌العماره شایعاتی وجود داشت که هنوز هم پس از گذشت یک قرن، سینه به سینه نقل می‌شود. جعفر شهری در این مورد می‌نویسد: کلاه فرنگی (سقف اتاقکی که ساعت شهر در آن جاساز شده است)، یا ساعت شمس‌العماره که همیشه بیرقی (پرچمی) بر فراز آن می‌جنبید، دارای عجایبی بود که تهرانی‌ها، از آن حرف می‌زدند:

اول: در زوال حکومت محمد علی شاه، روزی کلاغ‌ها بر بیرق حمله ور می‌شوند و با منقارشان آن را ریزریز می‌کنند. دو روز بعد محمد علی شاه می‌گریزد و سلطنت تغییر می‌کند.

دوم: ساعت بزرگ دو طرفه‌ای که بربالای شمس‌العماره نصب شده بود درباره صدای زنگ این ساعت می‌گفتند اول صدایی داشت که افراد در چهار فرسخی (۲۴ کیلومتر) آن، صدایش را به وضوح می‌شنیدند. بر اثر شکایت مکرر اهالی، صدای ساعت را کم کردند (اگر چه این موضوع در حد اغراق و مبالغه به نظر می‌رسید، اما آنچه مقرون به حقیقت بود این است که صدای ساعت تا اقصی نقاط شهر می‌رسید). ساعت ساز این ساعت، (که سال‌هاست از کار افتاده) میرزا علی اکبر خان بود که آن را کوک و تعمیر می‌کرد.

سوم؛ دو جغد نر و ماده بودند که در محفظه این ساعت لانه داشتند و شایع بود که هر بار ظاهر شوند، سلطنت تغییر می‌کند. می‌گفتند در موقع کشته شدن ناصرالدین شاه، سه روز از لانه بیرون آمده بودند که روز سوم شاه تیر می‌خورد. آنچه بعدا این شایعه‌ها را بر سر زبان‌ها انداخت، بیرون آمدن و ظاهر شدن این دو جغد در شهریورماه ۱۳۲۰ بود که متفقین به ایران حمله کردند و قحطی، کشتار و ناامنی همه جا را گرفت.

حرفه فراموش شده‌ای که نفس‌های آخرش را می‌کشد
در بازار مسگرها صدایی نیست انگار

نیوشا صارمی

هرچه به مغزم فشار می‌آورم چیز خاصی از مس یادم نمی‌آید. جز یکی دو بیت شعر که گمانم از سعدی بود و فیلم جاودانه مرحوم حاتمی سوته‌دلان، که مجید ظروفچی در آن می‌گفت: سرم بازار مسگرهاست! قرار بود بروم و از بازار مسگرهای تهران گزارش بگیرم. آخرش بود که فهمیدم صدای بازار مسگرها چیزی نمانده برود توی سرها و خاطره‌ها و فیلم‌ها.

تق تق، تق تق

تند و تند از توی بازار پرزرق و برق زرگرها دنبال راسته مسگرها این طرف و آن طرف می‌روم و هول هولکی به خودم می‌گویم یادت باشد بپرسی اینکه بازار مس و زر کنار هم هستند، اتفاقی است یا نه؛ اما یادم رفت! نمی‌دانم چرا صدای تق تق چکش نمی‌آید. انتظار دارم بگویند «همین صدای ضربه‌های چکش را که بگیری می‌رسی به بازار مسگرها» اما فقط گفتند «بازار مسگرها؟ چهار سوق را رد کنید و بپیچید دست راست.» آها، این هم تابلویی که اول کوچه «ابتدای بازار مسگرها» را خبر می‌دهد اما هنوز خبری از صدای تقه چکش نیست. فکر می‌کنم دیر رسیده‌ام و شاید وقت ناهار یا چیزی شبیه این است. البته اگر بازاری‌ها هم مثل ادارات ناهار و نمازشان ۲ ساعت طول بکشد! اما انگار ایراد از جای دیگری است. اینجا اصلا نمی‌شود بیشتر از سه، چهار مغازه مس‌فروشی چیز دیگری دید که با اسم بازار جور دربیاید. لباس‌فروشی‌ها و پارچه فروشی‌ها بازار را قرق کرده‌اند. این سه چهار نفر مسگر هم حسابی پر سن و سالند. از زبان همین‌ها بعدا شنیدم که مسگرها حجره‌ها را فروخته‌اند و رفته‌اند!

حاج تقی ته حجره نشسته بود. حسابی دلش تنگ درد دل بود که تا گفتم خبرنگار، بساط چایی را جلو کشید و نشست به گپ زدن.

چشم دنبال آفتابه، چراغ‌های کوچک، قابلمه، دیگ و اینهاست که از در و دیوار و سقف دکانش آویزان است و حاج تقی دستمالچی می‌گوید: «خیلی فروش نداریم» از میان خرواری مس، قابلمه‌ای کوچک که رنگش چیزی بین قهوه‌ای و طلایی است بیرون می‌آورد و ادامه می‌دهد: «این قابلمه را می‌بینی؟ خودش از ۱۰۰ تا دارو بهتر است، هم طعم غذا بهتر می‌شود هم پختن غذا در آن برای سلامتی خوب است؛ اعصاب را هم آرام می‌کند.» قابلمه کوچک با آن سبکی‌اش ۲۳ هزار تومان قیمت دارد و طبیعی است با این همه ظروف لوکس تفلون و چدنی جدید دیگر کسی حاضر نیست ۲۳ هزار تومان برای داشتن یک قابلمه مسی دسته‌دار خرج کند.

تا بحث به ریشه یابی اقتصادی و تحلیل‌های روز نکشیده، حاج تقی را می‌برم به سال‌های دور، سال‌های تق و تق رونق.

«من از طفولیت توی بازار بودم، حدود سال ۴۱. اولش مغازه نداشتم ولی بعد خدا کمک کرد و این مغازه را خریدم. قدیم‌ها اینجا اینطور که الان می‌بینید نبود. از کله سحر راسته بازار مسگرها بود و صدای چکش. صدا تا کجا که نمی‌رسید. همان اول هم کارم را با مس شروع کردم، تا سال ۶۸-۶۷ کار کاسبی‌مان خوب بود اما بعد از آن فقط کار دل کرده‌ام و سود زیادی نبردم. من هم می‌توانستم مثل بقیه یا مغازه‌ام را بفروشم یا بچسبم به کسب و کار دیگری، اما نخواستم چراغ بازار مسگرها خاموش شود.» حاج تقی حالا دیگر حسابی غصه‌دار شده: «صبح‌ها که کرکره مغازه را می‌دهم بالا و دم در را آب و جارو می‌کنم، دلم می‌گیرد. یاد آن شلوغی می‌افتم. شاید صدای چکش روی دیگ برای شما آزاردهنده باشد ولی برای من که سال‌ها با این صدا زندگی کرده‌ام، دل گرمی است. نمی‌دانید چقدر دلم تنگ شده برای شلوغی بازارمان.»

تق تق

چرخی که در آن اطراف می‌زنم، می‌بینم وضع حتی از آن چه حاج تقی می‌گفت بدتر است. از آن میراث تنها همین آفتابه‌ها و دیگ‌ها و قابلمه‌های نقره‌ای و برنزی رنگ مانده که با میخ به دیوار وصل شده‌اند و نه مس گداخته و صدای چکش و خریداران جلوی حجره‌ها. تنها خریدار این راسته، مثل یک سوژه بزرگ برای این گزارش است! پیرزنی که در مغازه چرخ می‌زند با مهربانی می‌گوید: «یک زمانی اگر دختر، مس جهاز نمی‌برد، می‌گفتند جهیزیه‌اش ناقص است. اصلا یک عیب برای خانواده دختر بود. اما الان مس فقط دست و پاگیر است. سینی مسی، تابلوی مسی، چلوصافی مسی، دیگ مسی و قاشق و کاسه‌های مسی را جهاز نمی‌برند که هیچ، اصلا کسی آنها را ندیده. باید بروید توی انباری خانه قدیمی‌ها تا پیدایشان کنید. تازه الان هیچ ظرف مسی را که کار دست باشد نمی‌توانید در بازار پیدا کنید.» یاد حرف حاجی می‌افتم: «یک فکر بکر کرده‌ایم، داریم همین مس را هم مدرن می‌کنیم، قابلمه مسی با در پیرکس، فکر کنم مردم این کار را بپسندند، خدا را چه دیدی شاید کار و کاسبی ما هم از کسادی در آمد.» با چه ذوقی از این ایده حرف می‌زد.

تق

از یکی از مسگرها می‌پرسم بچه‌هایتان توی همین کارند یا این که... حرف مرا قطع می‌کند و می‌گوید: «آنها رفته‌اند سراغ زندگی خودشان، درس خوانده‌اند و راه خودشان را پیدا کرده‌اند، فکر نکنم بخواهند این کار را ادامه بدهند. اما سعی‌ام را می‌کنم که بعد از من چراغ این مغازه خاموش نشود، حجره‌ای که سال‌ها با عشق و علاقه در آن صبح را شب کرده‌ام خروسخوان آمده‌ام و شغال‌خوان رفته‌ام و کلی خاطره دارم.»

«رضا شاگرد یکی از مغازه‌های مسگری است. او می‌گوید: در راسته بازار مسگرها سال‌هاست هیچ کارگاه مسگری وجود ندارد و اکثر کالاهای مسی که در این مغازه هست یا کار اصفهان است و یا چینی و پاکستانی و حتی هندی. کار پدر من هم از قدیم سفید کاری بوده ولی الان دیگر هیچ مشتری ندارد.» حسین آقا صاحب یکی از مغازه‌های لباس‌فروشی در راسته مسگرها هم تعریف می‌کند که مغازه را چند سال پیش از وراث یکی از مسگرها خریده و کسب و کاری جدیدی در آن راه انداخته است. ته سیگارش را زیر پا له می‌کند و بی‌حوصله می‌گوید: «باید دید سود توی چه کاری است. الان لباس بیشترین در آمد را دارد، آخر کسی نمی‌آید بابت آفتابه و لگن مسی پول بدهد!»

ماشین‌دودی

وسایل نقلیه تهران قدیم

اولین خط آهنی که در ایران ساخته شد خط آهن تهران به شهرری بود که در سال ۱۲۶۱ هجری شمسی (معادل ۱۸۸۳ میلادی)، امتیاز احداث آن را یک نفر مهندس فرانسوی «به نام مسیوبوانان» از ناصرالدین شاه گرفت و به احداث آن اقدام کرد. اولین واگن‌ها واگن‌های اسبی بودند و به وسیله دو یا چهار اسب روی ریل حرکت می‌کردند و تقریباً بیشتر خیابان‌های اصلی شهر در آن زمان را به هم وصل می‌کرد. این واگن یا تراموای دارای چند قسمت بود. قسمت اول محوطه کوچکی بود مخصوص قرار گرفتن سورچی و قسمت‌های دیگر اختصاص به مسافرانی داشت که روی نیمکت‌هایی قرار می‌گرفتند که در دو طرف واگن‌ها تعبیه شده بود. خطوط مختلف واگن اسبی در خیابان‌ها به قرار زیر بود:

اول، خط بازار که تا آخر خیابان لاله‌زار نزدیک خیابان رفاهی رفت و آمد می‌کرد.

دوم، خط خیابان شاهزاده عبدالعظیم که از بازار به راه می‌افتاد و خیابان ناصریه و خیابان چراغ گاز را طی می‌کرد و از خیابان ری می‌گذشت و به کارگاه ماشین دودی می‌رسید.

سوم، خط باغ شاه که از بازار حرکت می‌کرد و بعد از شش دو راهی به دروازه باغشاه می‌رسید.

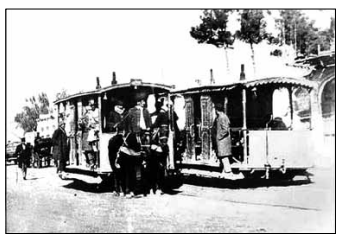

بعد از خط آهن اسبی نوبت به قطارهای بخار رسید که البته ماشین‌هایی که در این خط به کار افتادند نام ترن نداشتند، بلکه در دارالخلافه و در زبان عموم به آنها ماشین دودی می‌گفتند. به دنبال کالسکه‌هایی که با بخار و آتش حرکت می‌کردند نوبت به اتومبیل رسید، اولین اتومبیل‌هایی که به ایران وارد شد، سواری‌های فورد کروکی کلاچی با لاستیک توپر بود. اتومبیل‌هایی نیز شبیه وانت امروزی وارد تهران شد که به آنها ماشین لاری می‌گفتند و همچنین اتومبیل‌های دور سیمی که برای حمل بار و مسافر می‌آمدند. به هر حال نخستین اتومبیل در زمان مظفرالدین شاه وارد تهران شد و مورد استفاده قرار گرفت اما تا آخر دوره پهلوی اول فقط ثروتمندان می‌توانستند از اتومبیل‌های شخصی استفاده کنند.

آیین

سنت‌های عزاداری قدیم تهران

نیکوکاری به قصد قربت

عزاداری محرم در تهران سابقه‌ای طولانی دارد و همه ساله بر شکوه و جلال آن افزوده شده است. از حدود دهم و پانزدهم ماه ذی حجه مساجد و تکایا برای مراسم ماه محرم آماده شده و چادرها و خیمه‌ها برای اجرای روضه خوانی و تعزیه برپا می‌شد. در کتاب طهران قدیم، تالیف جعفر شهری، تاریخچه روضه خوانی به این صورت نقل شده است:

«از زمنه دور یعنی از رسیدن طایفه بنی اسد به دشت کربلا و شناختن اجساد شهدا و به خاک سپردن ایشان و مویه زدن بر مزارشان که روز سوم و به روایتی پنجم شهادت بوده، مردم شیعه مذهب پنهانی و در زمان دیلمیان و دودمان صفویه به طور آشکار همه ساله در دهه محرم، بیستم صفر (چهلم امام) که اربعین حسین نامیده می‌شود مجلس تذکر در عزای آن بزرگوار برپا می‌داشتند که تا سنه نهصد هجری قمری ادامه داشت. تا زمانی که ملا حسین کاشفی هراتی واعظ با استفاده از مقاتل و کتب گذشته‌ها در مقتل کتابی به نام (روضه‌الشهدا) [روضه به معنای باغ] تدوین و تمام نموده استفاده و استنساخ آنرا وقف عام نمود و چون جامع‌ترین کتاب در این زمینه بود، در این ماه هر کس عقیده و سوادی داشت آنرا بر مردم می‌خواند و گریه می‌گرفت تا کم کم این کتاب اجتماع مذهبی را بر آن داشت تا در خانه و مسجد وقتی را به روضه‌الشهدا خوانی مخصوص گردانند و به خوش‌خوان‌ها و بهتر خوان‌ها اجرتی بپردازند.»

سیاه‌پوشی در محرم

از روزهایی که مساجد و تکایا برای محرم آماده می‌شدند، کم کم رنگ سیاه بر پوشش مردم از زن و مرد و پیر و جوان غالب می‌شد تا جایی که در روز اول ماه محرم همه یکپارچه سیاه پوش بودند و این سنتی بود تغییرناپذیر، تا جایی که فقیرترین مردم که از مال دنیا جز پیراهن و قبای تنشان چیزی نداشتند، همان را فروخته سیاه می‌خریدند یا با لباس کهنه سیاه معاوضه کرده یا حتی با جوهر رنگ می‌کردند. یکی از نذرهای مردم نیز نذر پیراهن، دستمال و پارچه سیاه بود که بین فقرا و بی‌سیاه‌مانده‌ها تقسیم می‌شد. در این روز تمام مساجد، سقاخانه‌ها، حسینیه‌ها و تکیه‌ها سراپا سیاه می‌شد و آماده اجرای مراسم و پذیرایی از عزاداران می‌شد.

نذرهای رایج و از یادرفته

ایام محرم همواره به عنوان روزهای خیرات و روا شدن حاجات شهرت داشته و به همین دلیل هنوز هم در روزهای محرم هر کسی به وسع خود در اطعام عزاداران می‌کوشید و از دیگ‌های بیست من گرفته تا کماجدان‌های کوچک، با شور و شعفی خاص بر سر اجاق می‌رفت و موجودی آن با خلوص نیت در بین مردم پخش می‌شد. حتی کسانی که توانایی اطعام نداشتند، با ریختن مشتی برنج در پلوی نذری یا تکه گوشتی در خورش، در نذر شریک می‌شدند. با اعتقاد به اینکه این شب‌ها، بهترین زمان طلب آمرزش برای رفتگان است، خرما، حلوا، شکرپنیر، آش و سمنو نیز بر اقلام دیگر نذورات اضافه شد و تهران در این ایام شهری بود یکپارچه نعمت و کرم و بذل و بخشش. نذرهایی که مردم در ماه‌های محرم و صفر برای خود و فرزندانشان و رفع گرفتاری‌ها انجام می‌دانند اینها بود: آب دادن، شربت دادن، سقایی، آش ابودردا که مصالح آن را گدایی می‌کردند و آن را برای رفع بیماری مناسب می‌دانستند، اطعام با انواع غذاها، نذر شمع، نفت و روغن چراغ به امام زاده‌ها و.... علاوه بر اینها انجام خدماتی چون پذیرایی، کفش داری و اسفند دود کردن در مساجد و تکیه‌ها نیز با نذر و قصد قربت انجام می‌گرفت. تهیه مواد مورد نیاز دسته‌ها از سازها گرفته تا زنجیر و علم و کتل و علامت، پرچم، دیگ، سینی، استکان و... نیز از دیگر موارد نذر بوده و هست. یکی از انواع نذورات، گرفتن روزه سکوت بود و فرد روزه گیر، در تمام دوازده روز عزا تا آخر محرم و گاهی صفر، یک کلام سخن نمی‌گفت. انجام امور عام‌المنفعه مانند رسیدگی به وضع خیابان‌ها، تامین روشنایی معابر تاریک، پوشاندن چاله‌ها و راه آبها، کمک به نابینایان، پرداخت بدهی زندانیان یا تهیه غذا و پوشاک برای خانواده‌های ایشان، غذا دادن به پرندگان، میانجیگری در اختلافات خانوادگی و دوستانه و... نیز با قصد قربت انجام می‌گرفت.

به نقل از کتاب «طهران قدیم»
تالیف جعفر شهری

جدول ۱۱۶۹

افقی

۱- عمل واقعی تصور کردن یک موضوع ذهنی و نسبت دادن تلقی‌ها و تصورات خود به دیگران به ویژه سرزنش یا محکوم کردن دیگران به خاطر آنها- استان جنوبی با مرکزیت «اهواز» ۲- شهری در کرمان- توانگر- دانه خوراکی ۳- محرم اسرار- بذر و تخم- صف و رسته ۴- از سوره‌های طولانی قرآن مجید- بله انگلیسی- تایلند پیشین- پول خرد هندوستان ۵- مزه اول خرمالو- بستر- تکاور ۶- یکرنگ و بی‌تزویر- پرسش- کافی ۷- مرگ- کتابی از «کارل مارکس»- نیروی حیات ۸- دوستان- پول خارجی- بلاانقطاع و بدون توقف ۹- درخت آزاده- دستور کار- از رنگ‌های فرش ۱۰- ضمیر خارجی- شعبه درخت!- روزگذرانی ۱۱- فیزیکدان آلمانی که واحد بسامد به نام اوست- بدترین نوع جرم- از ادات شباهت ۱۲- مجلس ترحیم مرده- اشاره به شخص ناشناخته یا بی‌اهمیت- درخت انگور- واحد پول پرو ۱۳- صمغ- پایتخت عربستان- زبان شیرین ایرانی ۱۴- هنر معلم- میوه‌ای مناسب هضم غذا به صورت دانه‌دانه- ورزش پولدارها ۱۵- نه پیر نه جوان- مکتب واقع گرایی

عمودی

۱- شاخه‌ای از ادبیات که به گردآوری، پژوهش، رده‌بندی و تعریف واژه‌های یک زبان یا یک رشته اختصاص دارد- نگین انگشتری ۲- سلسله‌ای از فراعنه مصر- شهر بندری پرتغال- خشونت طبع و عصبانیت ۳- قلعه و برج- دیوار دور شهر- متقارب ۴- پیشوند جلو و نزد- بی‌مانند- بدکار- سلاحی در دل زمین ۵- پدر مرد آویج و وشمگیر- گیاهی- چاشنی غذایی ۶- عود- روان گفتار و شیوا سخن- چهره ۷- حافظه- سوبسید- پول کشور خودمان ۸- سوسن کوهی از گیاهان دارویی- ضمیر مفعولی- برنا ۹- چشمه بزرگ آب- تشکیلات- زیان‌زننده ۱۰- کاشف گردش خون- بلندهمت- شهر زیارتی ۱۱- نگاه خیره- نهی فرموده‌های شرع- مهربان و شفیق ۱۲- جشن و مهمانی- پوشاک چهارپا- قلعه بالای کوه- تخته شکسته‌بندی ۱۳- بیمار و ناخوش- زورگو- کتابی از عبدالحسین زرینکوب درباره مولوی ۱۴- طریق و رسم- امین پول‌های مردم- نوعی ساندویچ گرم ۱۵- ماده‌ای معطر در زیر شکم جنس نر آهوی ختن (مجموعه شعر فریدون توللی)- آموزه‌ای در نهضت‌های کارگری

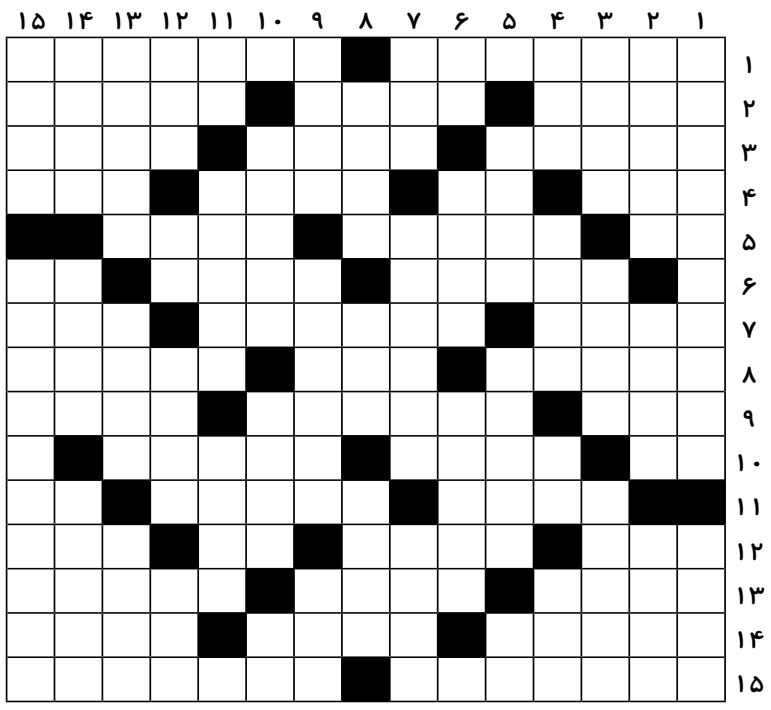

حل جدول ۱۱۶۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ب	ر	ر	س	ا	ن	ا	ی	ی	ک	■	ا	ف	ر
۲	س	ا	ل	ا	م	ب	و	■	ک	ا	ل	ا	ب	ر	گ
۳	ا	ر	■	ک	و	ر	د	ل	■	د	ا	ر	■	ا	ه
۴	ن	ا	ر	■	م	ا	■	ک	■	م	و	س	م	■	■
۵	ب	ن	ا	م	■	م	ه	م	ا	ن	■	ن	و	ن	ن
۶	ر	ز	ی	ت	ا	■	س	پ	ر	د	ه	■	ش	ر	ر
۷	■	ا	ت	ا	ق	ک	■	ا	م	ا	م	ت	■	ی	م
۸	خ	■	ر	ن	■	ل	پ	■	ن	م	■	ک	ت	■	ه
۹	ا	م	■	ت	ر	ی	ا	ک	■	ت	ر	ن	ا	س	■
۱۰	ل	ی	ک	■	ت	س	ن	ی	م	■	پ	ی	ب	ا	ک
۱۱	ص	ا	ل	ح	■	ا	د	ا	ن	ا	■	ک	و	ل	ا
۱۲	■	ن	م	ی	ن	■	ا	س	■	و	ر	■	ت	و	ر
۱۳	س	گ	■	و	ا	ر	■	ت	ا	ل	ا	ر	■	ن	و
۱۴	ا	ی	ر	ا	ن	ی	ت	■	ن	ی	ک	و	ز	ی	ا
۱۵	ل	ن	د	ن	■	ا	ب	ت	د	ا	ب	س	ا	ک	ن

سودوکو

Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

حل سودوکو ۱۱۷۵

۵	۸	۲	۶	۷	۱	۳	۹	۴
۳	۹	۱	۴	۲	۵	۷	۸	۶
۴	۶	۷	۸	۹	۳	۵	۲	۱
۲	۳	۹	۵	۶	۸	۱	۴	۷
۱	۵	۸	۳	۴	۷	۹	۶	۲
۶	۷	۴	۹	۱	۲	۸	۳	۵
۹	۱	۳	۲	۵	۶	۴	۷	۸
۷	۴	۶	۱	۸	۹	۲	۵	۳
۸	۲	۵	۷	۳	۴	۶	۱	۹

سودوکو ۱۱۷۶

		۳		۵	۲			
			۹				۷	
		۹					۱	۲
					۸	۵	۴	
۸	۶		۱	۹		۷		۳
	۲					۹	۸	۱
			۵	۸	۹		۶	
	۱		۲		۳			
	۹			۶				۷

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.